

روز ۹ اکتبر ۲۰۱۹ حمله ارتش فاشیستی ترکیه به روژناوا با نام «چشمه صلح» آغاز شد. «سپاه محمدی» اردوغان در پناه قرآن از مرز گذشت تا با قتل عام مردم غیر نظامی کردستان، یک نمونه دیگر را به تاریخ نسل کشی‌ها و قتل عام‌های جمهوری ترکیه بیفزاید. اما عملیات چشمه خون فاشیست-اسلامی‌های ترکیه در روژناوا با چراغ سبز دولت ایالات متحده آمریکا و تصمیم دونالد ترامپ برای خروج نیروهای نظامی‌اش از شمال سوریه (یا دست کم دور کردن‌شان از شعاع آتش ارتش ترکیه) در ۶ اکتبر کلید خورد و بدین شکل یک مورد دیگر از خیانت دولت آمریکا به رهبران ناسیونالیست کرد افزوده شد.

بلوف‌های کردی آمریکا

این نخستین باری نیست که کردها در بازی‌های خونین قدرت در خاورمیانه با بلوف کاخ سفید روبه‌رو می‌شوند. بهای بلوف‌های سیاسی آمریکایی را البته عمدتاً مردم کردستان با هزاران کشته از پی رویدادهایی مشابه معامله نانوخته اردوغان ترامپ پرداخته‌اند. در طول دهه ۱۹۷۰ دولت بعثی عراق به سمت سوسیال امپریالیسم شوروی گرایش پیدا کرد و به یکی از تضادهای امپریالیسم آمریکا و متحدینش از جمله عربستان سعودی، اسرائیل و رژیم محمدرضا شاه در ایران تبدیل شد. در سال ۱۹۷۲ دولت نیکسون به تشویق معاونش هنری کسینجر از طریق ایران، روابط محرمانه با کردهای عراق و مشخصاً ملا مصطفی بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق (ح.د.ک.ع) برقرار کرد. حمایت‌های مالی و تسلیحاتی آمریکا، ایران و اسرائیل به حزب دمکرات آن‌ها را در موقعیت مناسبی قرار داد. اما انتشار اسناد سازمان سی.آی.ای بعدها نشان داد که هدف آمریکا نه استقلال کردها و حتی خودمختاری‌شان (که به شدت مورد حساسیت و مخالفت محمدرضا شاه بود) بلکه فقط اهرمی برای فشار به رژیم عراق بود. (معصوم ۲۵۲) صدام حسین در ۱۱ مارس ۱۹۷۴ توافقنامه میان بغداد و کردها مصوب سال ۱۹۷۰ و مبنی بر «خودمختاری کردستان در چارچوب عراق» را ملغی کرد و در اکتبر همان سال به کردستان لشکر کشید. اما پیشمرگ‌های بارزانی در سایه حمایت تسلیحاتی ایران و آمریکا و مستشاران نظامی ایرانی و اسرائیلی در جنگ دست بالا را گرفته و ارتش و دولت عراق را در موقعیت بسیار دشواری قرار دادند. آن‌چنان که عراق ناچاراً در مارس ۱۹۷۵ قرارداد الجزایر را پذیرفت و به خواسته‌های ایران در مورد مناقشه مرزی مربوط به شط‌العرب تن داد. انعقاد این قرارداد که از حمایت آمریکا هم برخوردار بود عملاً به قطع حمایت‌های سی.آی.ای، موساد و رژیم ایران به بارزانی و پیشمرگ‌هایش منجر شد. ملا مصطفی بارزانی آن‌قدر به کمک‌های شاه ایران و سی.آی.ای وابسته بود که حتی سیگار و قند و چای پیشمرگ‌ها را از طریق رژیم ایران تأمین می‌کرد. (زندل ۱۸۸) توافق شاه ایران و صدام حسین و خیانت واشنگتن و تهران به کردها، چنان باعث پریشانی ملا مصطفی شد که او پس از چند روز مقاومت در ۳۰ مارس ۱۹۷۵ فرمان عدم مقاومت به پیشمرگان داد و خود به ایران گریخت.

دومین موسم امیدواری رهبران احزاب کردی عراق به آمریکایی‌ها در جنگ دوم خلیج و اشغال کویت توسط عراق بود. عملیات «طوفان صحرا»ی آمریکا و متحدینش، معارضین صدام را به این نتیجه رساند که سقوط رژیم بعث نزدیک است. جورج بوش پدر بارها از مردم و نیروهای عراقی خواست خودشان قدرت را در دست بگیرند و صدام

ادامه در صفحه ۳

آلترناتیوسازی‌های ارتجاعی برای آینده ایران!

انقلاب کمونیستی

تنها آلترناتیو واقعی و رهایی بخش!

در روزهای ششم و هفتم مهر، یک تشکل سیاسی به نام «شورای مدیریت گذار» در «امپریال کالج لندن» اعلام موجودیت کرد. حسن شریعتمداری دبیر کل این تشکل گفت: «ما می‌خواهیم جمهوری اسلامی برود و کسی هم این دغدغه را نداشته باشد که پس از رفتن جمهوری اسلامی چه بر سر مردم و کشور می‌آید.»^۱ مشاور حقوقی این شورا (کاوه موسوی) به اوباش و آدم کش‌های سرکوبگر رژیم پیام داد که «به آغوش ملت برگردند و مطمئن باشند که از امنیت برخوردار خواهند بود.»^۲ این جریان در مطلبی باعنوان «گشایش جاده استقرار دمکراسی در ایران» در سایت رسمی خود نوشت: «با ۱۲ شرط تحمیلی دولت کنونی آمریکا و اجرای این شروط به منظور پایان مجازات و تحمیل فشارهای سیاسی و اقتصادی علیه ایران» موافقت دارد.^۳

این جریان حمایت نیروهای سیاسی مختلف را جلب کرده است. از برخی «چی»های سابق تارضا پهلوی، شیرین عبادی، مهرانگیز کار، حشمت‌الله طبرزدی، اسماعیل نوری و منصور اسانلو و... هم‌زمان موضع این شورا به رغم تأکیدات بر روی «حفظ یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی ایران» اما به دلیل اعطای «حق آموزش به زبان مادری» در کنار زبان فارسی برای «قومیت‌ها» (به اصطلاح این جریان) با واکنش و مخالفت نیروهای سیاسی ناسیونالیست/شونیست فارس روبه‌رو شده و آن را «اتیک باز» می‌خوانند. «اتیک بازی» لفظ محترمانه بورژوازی فارس برای تحقیر و انکار واقعیت ستمگری ملی است.^۴

این جریان نوظهور چند کلید واژه دارد که به برخی از آن‌ها می‌پردازیم. منظور از «نوظهور» ظهور سازمانی است. چون سال‌هاست که به موازات اوج‌گیری مبارزات مردم، بحران‌هایی که دوره به دوره جمهوری اسلامی را به لرزه در می‌آورد، اوضاع خاورمیانه و تشدید تضادهای میان رژیم اسلامی با امپریالیسم آمریکا، شاهد ظهور جریاناتی با مواضع مشابه بوده‌ایم. **ادعای اول:** «شورای مدیریت گذار از راهکار «براندازی» دوری می‌جوید و طرفدار «گذار مسالمت‌آمیز» است.

واقعیت: تنها راه برای این که جامعه و اکثریت مردم از این موقعیت فلاکت‌بار رها شده و تغییری ریشه‌ای در وضعیت صورت گیرد این است که جمهوری اسلامی و کلیت دولت طبقه سرمایه‌دار که سرچشمه فجایع کنونی است «برانداخته» یعنی سرنگون شود. این کار فقط از طریق یک انقلاب واقعی (نه مانند آن‌چه در سال ۵۷ صورت گرفت و همان نظام و دولت طبقه استثمارگر به شکلی دیگر تداوم پیدا کرد) امکان پذیر است. یک انقلاب رهبری شده توسط حزب کمونیست متکی بر تکامل‌یافته‌ترین درک و روش از علم انقلاب و رهایی (یعنی سنتز نوین کمونیسم) و توسط میلیون‌ها مردم آگاه شده که می‌دانند چه می‌خواهند و برعکس گفته آقای شریعتمداری عمیقاً دغدغه این را خواهند داشت که یک دولت سوسیالیستی نوین را جایگزین دولت کهنه و ارتجاعی جمهوری اسلامی کنند. دولتی نوین که تمام روابط اقتصادی و سیاسی ستمگرانه را تغییر داده و نظام اجتماعی بنیاداً متفاوتی را براساس از

میان بردن تمایزات طبقاتی، نابود کردن روابط تولیدی متکی بر استثمار، محور روابط اجتماعی ستمگرانه و از میان برداشتن فرهنگ و تفکرات کهنه، پایه گذاری خواهد کرد. چون تنها با داشتن چنین دولتی که بر پایه عمل آگاهانه و سازمان یافته میلیون ها انسان متولد می شود است که جامعه و مردم ما از شر فقر و آوارگی و زن ستیزی و ستمگری ملی و... رها شده و صاحب سرنوشت خود خواهند شد.^۵

در تاریخ سیاسی این کشور ادعای مردم فریبانه «دغدغه بعد را نداشتن» به نحوی تلخ و شکست خورده و به قیمت چهل سال حاکمیت طبقه سرمایه دار اسلام گرای حاکم تجربه شده است. این ادعا یادآور مجادله فریب کارانه ای است که نیروهای طرفدار خمینی در جریان انقلاب سال ۵۷ با «بحث پس از مرگ شاه» مردم و بسیاری از نیروهای سیاسی را عملاً خلع سلاح کردند. این در حالی بود که خمینی و اسلام گراهای حلقه زده برگرد او پیشاپیش برنامه و آلترناتیو برای آینده ایران و ایجاد یک رژیم تئوکراتیک سرمایه دارانه را فرموله کرده و در سر داشتند و می دانستند «بعد» قرار است چه بشود. آن ها بر خشم و اعتراض مردم سوار شدند و در شرایطی که جامعه و رژیم سلطنتی دچار بحرانی عمیق شده بود، مهر ارتجاعی و تاریک اندیشی را بر جنبش مردم کوبیدند. و چنین شد که می بینیم.

امروز در شرایط بحرانی کشور و اوج گیری مبارزات مردم، نیروهای بورژوازی و پرو امپریالیستی یک بار دیگر به مردم ما پیام می دهند که نباید «دغدغه بعد» را داشته باشند و کافی است از جمهوری اسلامی «گذر» کنیم. در حالی که خود از هم اکنون به منزله «دولت در تبعید» عمل می کنند و فرستاده به دولت های مختلف برای رایزنی و مذاکره (یعنی شراکت و سهم گرفتن در ساختار قدرت پس از جمهوری اسلامی با حمایت دولت های امپریالیستی) روانه می کنند. نیروهای بورژوازی بنا به ماهیت و موقعیت طبقاتی شان خواستار از میان بردن ساختارهای بنیادینی نیستند که این نظم استثمار و ستم بر آن متکی است. قصد و هدف شان حفظ این ساختارها و شراکت در قدرت سیاسی است. بند به بند اسناد این جریان «نوظهور» و جریانات مشابه به روشنی این را نشان می دهد.

ادعای دوم: «شورای مدیریت گذار» خواهان «برگزاری انتخابات آزاد برای گذار از جمهوری اسلامی است».

واقعیت: در نظام هایی ارتجاعی میان انتخابات «آزاد» و «غیر آزاد» تفاوتی ماهوی وجود ندارد. دمکراسی یا «مردم سالاری» مورد ادعای امپریالیست ها و جمهوری اسلامی فقط یک فریب و حقه است و بدتر از آن این توهم را تولید می کند که گویا «اراده مردم» توسط فرآیند انتخاباتی بیان می شود. طبقه استثمارگر با انتخاباتش (همراه با نظارت استصوابی در جمهوری اسلامی یا آزاد از آن در جوامع امپریالیستی) مردم را درگیر در مشروعیت بخشیدن و «توجه پذیر» کردن حاکمیت یک طبقه درنده و جنایت کار می کند. درحالی که به هر صورت، این طبقه سرمایه دار حاکم است که بر کل فرآیند انتخاباتی و تصمیم گیری های سیاسی سلطه دارد و حاکمیتش که در واقع یک دیکتاتوری خشن و ضد مردمی است را اساسا با تکیه بر نیروهای سرکوبگر به پیش می برد.

ایده آلیزه کردن و تقدس انتخابات در جوامع ارتجاعی، بخش مهمی از ایدئولوژی و «راهکار» نیروهای بورژوازی برای حفاظت و مشروعیت بخشیدن به ساختارهای نظم استثمار و ستم است. امروز در چارچوب تشدید تضادهای میان هیئت حاکمه جمهوری اسلامی از حسن روحانی فریبکار تا کسانی مثل هادی غفاری که به قول خود این جنایت کار «نعلین به پا» شخصا دست به قتل کمونیست ها زده است، طرفدار «انتخابات آزاد و بدون نظارت استصوابی» شده اند. آیا این تغییری در روند فریب انتخاباتی در این کشور خواهد داشت؟ خیر! ماکان مردم باید «انتخاب» کنند که از میان طبقه سرمایه دار چه کسی قرارست آن ها را استثمار کند و در صورت اعتراض و مبارزه، سرکوب شان کند.

ادعای سوم: «شورای مدیریت گذار» «خشونت پرهیز» است و می خواهد این امر را میسر کند که مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی «ساختارمند و خشونت پرهیز تا تسلیم نظام حاکم به خواست مردم» جلو برود.^۶

واقعیت: این ادعا خرافه است و گول زدن مردم. «برای این که تفنگی نباشد باید تفنگ در دست گرفت». این حرف عمیق و علمی را سال ها قبل مانو تسه دون گفت. قوای مسلح و همه دم و

دستگاه نظامی و سرکوبگر، قلب دولت هستند. نقش آن ها در این جامعه نه تنها حفاظت از «تمامیت ارضی» و قهرا نگه داشتن ملل ستمدیده در چارچوب مرزهای کشور است که برای حفاظت از نظام ارتجاعی، مبارزه و مقاومت های مردم علیه شرایط بردگی شان را با شدیدترین اشکال خشونت سازمان یافته سرکوب می کنند. آخرین نمونه اش در روزهای اخیر حمله وحشیانه نیروهای سرکوب جمهوری اسلامی علیه تجمع کارگران آذربای در اراک است که در برابر ابتدایی ترین خواسته ها، آوباش جمهوری اسلامی با گلوله و گاز اشک آور جواب کارگران را دادند. به قول رفیق امیر حسن پور بینیم «خشونت به وسیله چه کسی، چگونه، چرا و علیه چه کسی صورت می گیرد؟». این امکان ندارد که بدون رویارویی قهرآمیز انقلابی با قهر سازمان یافته ارتجاعی، بتوان یک نظام اجتماعی نوین را به نفع اکثریت مردم متولد کرد. در جوامع ارتجاعی «خشونت و دمکراسی لازم و ملزومند»^۷. در برابر اعمال قهر و خشونت از سوی قوای سرکوبگر دعوت مردم به «خشونت پرهیزی» نه تنها خرافه که جنایت است.

واقعیت بزرگ دیگر این که جمهوری اسلامی در یکی از بحرانی ترین دوره های حیات نکبت بارش به سر می برد و امکان فروپاشی آن را همه می بینند. بر بستر چنین اوضاعی است که نیروهای طبقاتی مختلف تلاش می کنند تا مختصات صحنه سیاسی را تعیین کرده و اوضاع را به سمت و سویی هدایت کنند که منطبق بر منافع طبقاتی شان است. اما سوال اساسی این است: کدام سیاست و موضع و جهت گیری واقعا می تواند نیاز عاجل و حیاتی جامعه و مردم ما را برای رهایی از شر روابط ارتجاعی و ستم و استثمار روزافزون، برآورده کند؟ سرنگونی جمهوری اسلامی، نه تنها ضرورتی عینی بلکه ضرورتی حیاتی برای تعیین مسیر آینده است. اما میدان مخالفت با جمهوری اسلامی (اعم از سرنگونی طلب یا «غیر برانداز») بازیگران مختلفی دارد که دارای منافع طبقاتی متخاصم با هم هستند. در این میدان هم کمونیست های انقلابی حضور دارند، هم نیروهایی که از قدرت حاکم گریخته یا بیرون پرتاب شده اند و هم نیروهای ارتجاعی رنگارنگ بورژوازی و وابسته به امپریالیسم. در چنین وضعیتی منافع اکثریت مردم می تواند به سادگی قربانی اهداف و منافع سیاسی طبقات ارتجاعی شود. از همین رو بردن آگاهی کمونیستی به میان قشرهای مختلف مردم، روشن کردن اذهان بر سر این که معضل چیست و راه حل چیست و پیوند زدن این آگاهی با عرصه های مختلف مبارزاتی و آن چه ما «هفت توقف» می نامیم و سازمان دهی برای انجام یک انقلاب واقعی، ضرورتی حیاتی تر از هر زمان دارد. این جا است که می توانیم اهمیت استراتژیک اسنادی مانند «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (طرح پیشنهادی)» را درک کنیم که به روشن ترین و جبهی و به مثابه تنها آلترناتیو واقعی اصول و چگونگی کارکرد دولت نوین را مشخص کرده است. این جا است که می توانیم اهمیت سند «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» و سند «استراتژی، راه انقلاب در ایران»^۹ که به طور علمی هم معضل را مشخص کرده و هم چگونگی راه تغییر را درک کنیم. این اسناد را باید به طور وسیع تبلیغ کرده و به دست توده های مردم و همه انسان های مترقی که خواهان رهایی هستند برسانیم، حول آن ها جلسات بحث و مناظره و جدل فکری در هر جایی که امکانش هست به راه بیندازیم و علمی و مستدل ثابت کنیم که چرا آلترناتیو انقلاب کمونیستی در همه جهان و در ایران که گام اولش سرنگونی قهرآمیز جمهوری اسلامی است، تنها آلترناتیو برای رها شدن از همه فجایع هولناکی است که نظام منسوخ سرمایه داری امپریالیستی بر کل بشریت تحمیل کرده. ■

پانویس:

۱. رجوع کنید به سایت رسمی «شورای مدیریت گذار»
۲. همان جا
۳. همان جا
۴. برای شناخت از موضع علمی کمونیستی در مورد ستم ملی و محور آن رجوع کنید به ستون واقعیت کمونیسم در همین شماره نشریه آتش
۵. برای شناخت از ساختار و اصول چنین دولتی و کارکرد حکومت آن رجوع کنید به طرح پیشنهادی «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» انتشارات حزب کمونیست ایران م لم در سایت www.cpimlm.org
۶. سایت رسمی شورای مدیریت گذار
۷. بر فراز موج نوین کمونیسم: امیر حسن پور. مطلب «دمکراسی و خشونت». این کتاب در سایت www.cpimlm.org موجود است.
۸. همان جا
۹. برای دریافت این اسناد رجوع کنید به سایت www.cpimlm.org

را سرنگون کنند. در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۱ و چند ساعت پیش از اتمام جنگ در کویت، جلال طالبانی رهبر اتحادیه میهنی کردستان عراق و هوشیار زبیری نماینده ح.د.ک.ع در وزارت امور خارجه آمریکا با سناتورهای آمریکایی دیدار کردند تا از حمایت پنتاگون از راپرین (شورش عمومی) مردم کردستان علیه صدام مطمئن شوند. راپرین در مارس ۱۹۹۱ شروع شد و در فاصله کوتاهی بسیاری از شهرها از جمله سه شهر مهم اربیل، سلیمانیه و کرکوک به دست پیشمرگه‌ها افتادند. ارتش صدام در جنوب و در کردستان عملیات سرکوب شورشیان را آغاز کرد و شهرها و سایر مناطق استراتژیک در فاصله مارس تا آوریل ۹۱ به دست ارتش بعث اشغال شدند. کشتار کردها شروع شد و از «حامی» آمریکایی‌شان خبری نبود. جمع‌بندی ایالات متحده این بود که تنبیه و تضعیف صدام برای اشغال کویت کافی است و کاخ سفید بقای یک صدام تضعیف شده را بر چند پارچه شدن عراق ترجیح می‌داد. (معصوم ۳۰۶) دولت رونالد ریگان سه سال پیش از این نیز نسبت به قتل عام کردها توسط ارتش عراق در بمباران شیمیایی حلبچه و بعد سلسله عملیات‌های هشت‌گانه انفال که چیزی جز نسل‌کشی سیستماتیک کردها نبود، سکوت کرده بود. چرا که استفاده عراق از سلاح شیمیایی در جنگ علیه ایران را در راستای سیاست ایالات متحده مبنی بر به فرجام رساندن جنگ هشت ساله ایران و عراق می‌دانستند. جورج بوش پدر تنها بعد از قتل عام هولناک پناهنده‌های جنگ‌زده توسط ارتش صدام و بعد کشتار آن‌ها توسط مرزبانان ترکیه بود که وزیر خارجه‌اش را برای «بررسی مساله» مأمور کرد و نهایتاً بخش‌های زیادی از کردستان عراق شامل منطقه پرواز ممنوع آمریکا و مؤتلفینش شد. روزنامه هرالد تریبون در ۱۵ آوریل ۹۱ عکسی از جورج بوش پدر منتشر کرد در حال کمک به پناهندگان که روی آن نوشته شده بود: «متأسفم که این کمک‌ها با تأخیر انجام می‌شوند، نظرسنجی خوب به زمان کافی نیاز دارد!»

دوستی فصلی پنتاگون و روژئاوا

در حالی که ایالات متحده آمریکا هم در جریان عملیات دستگیری و استرداد عبدالله اوجالان با سازمان‌های امنیتی ترکیه و اسرائیل همکاری کرده بود و هم با قرار دادن نام پ.ک.ک. در «لیست تروریستی» اش اصلی‌ترین تأمین‌کننده منابع تسلیحاتی و جاسوسی ارتش ترکیه در سرکوب مردم کردستان و پ.ک.ک. بود، از آگوست ۲۰۱۴ که ائتلاف بین‌المللی آمریکا برای جنگ علیه داعش در سوریه و عراق ساخته شد، گریله‌های تحت رهبری حزب اتحاد دمکراتیک کردستان (پ.ی.د. PYD) و مشخصاً دو شاخه نظامی آن (پ.ی.گ. و ی.پ.ژ) به بخش مهمی از این ائتلاف در شمال سوریه تبدیل شدند. اما در دیدگاه و برنامه سیاسی پ.ی.د. و پ.ک.ک.، اتحاد با امپریالیسم آمریکا بسیار فراتر از یک همکاری تاکتیکی بود و به آن به‌عنوان امکان یک اتحاد بلندمدت و استراتژیک نگریسته می‌شد. حزب کارگران کردستان و رهبر آن از بدو تأسیس کوشیدند جنگ و مبارزه‌شان را با چشم داشت به کمک‌ها و حمایت سوسیال امپریالیسم شوروی و دولت بعثی سوریه در دهه ۱۹۸۰ پیش ببرند. بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق و به‌ویژه بعد از ائتلاف آمریکا و کردها در عراق، امید پ.ک.ک. متوجه غرب شد. عبدالله اوجالان یک دهه پیش از آن و اندکی پس از سقوط رژیم صدام حسین و تشکیل دولت کمپرادوری کردی در کردستان عراق این امکان را حدس زد و نوشت: همزمان با جایگزینی هژمونی ایالات متحده آمریکا در عراق، اقدامات سنتی گلاادیوی ناتو در مورد کردستان و کردها یعنی زمینه تداوم متدهای کنترا-گریلایی به شکل سابق به میزان زیادی تضعیف شد. تنش مابین جمهوری ترکیه و ایالات متحده آمریکا که ناشی از موضع‌گیری در برابر پ.ک.ک. و دولت فدرال کرد [در عراق] بود در سال ۲۰۰۷ و همزمان با توافق واشنگتن وارد مرحله‌ای نوین شد. می‌توان درک کرد که در برابر دست کشیدن پ.ک.ک. از مبارزه مسلحانه، توافقی کلی در ساختار دولت-ملت بر مبنای راه‌حل‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در آن‌ها راه‌حل نظامی نقش اساسی را بر عهده ندارد، حاصل شد... بدون شک این امر تحولی حائز اهمیت است، تحولی که تأثیرش بر کردستان و کردها و به‌عبارتی خاورمیانه نتایج مهمی در پی خواهد داشت. [نقشه راه ص ۱۰۱ و ۱۰۲].

پس از عروج داعش، جمیل پایک رهبر وقت پ.ک.ک. در گفتگو با روزنامه دی تسایت (Die Zeit) به صراحت از تمایل این حزب برای نزدیکی بیشتر به آمریکایی‌ها و غرب صحبت کرد و گفت: امروزه کردها دینامیک‌ترین قدرت خاورمیانه هستند. آن‌ها در جنگ مصمم‌ترین‌اند و بهتر از هر کس دیگری سازماندهی شده‌اند. اگر

آمریکا می‌خواهد که در منطقه به سیاست پردازد، نمی‌تواند که آن‌ها را نادیده بگیرد. آمریکا یک همپیمانی را علیه داعش به وجود آورد و این همپیمانی تنها با کمک کردها است که موفق می‌شود. آیا این همپیمانی بدون داشتن ارتباط آمریکایی‌ها با کردها می‌تواند به نتیجه برسد؟ آمریکا بدون پ.ک.ک. چگونه می‌تواند به حمایت ترکیه از داعش خاتمه دهد؟ این ناممکن است. آمریکا چگونه می‌خواهد بدون پ.ک.ک. به اهدافش در خاورمیانه برسد؟ بدون کردها؟ نمی‌شود. اروپا بدون ما چگونه می‌خواهد که به وابستگی خود به گاز روسیه پایان دهد؟ راه نفت خام و گاز به دریای مدیترانه از روژئاوا می‌گذرد. اگر توانایی حفظ امنیت این راه وجود داشته باشد، اروپا هم می‌تواند که نفس راحتی بکشد.

صالح مسلم از رهبران پ.ی.د. نیز در سپتامبر ۲۰۱۴ طی نشستی با مقامات دولت بریتانیا در لندن از تمایل روژئاوا برای نزدیکی بیشتر به غرب و ائتلاف آمریکایی‌ها علیه داعش گفت.^۲ اما بعدها مشخص شد نشست‌های مشترک و گفتگوهای با واسطه میان نمایندگان وزارت خارجه ایالات متحده با رهبران پ.ی.د. از سال ۲۰۱۲ میلادی و مدت‌ها پیش از عروج داعش آغاز شده بود.^۳ سفرهای ادواری صالح مسلم به کشورهای اروپایی و دیدار با امپریالیست‌های اروپایی آغاز شد و به‌عبارت دیگر رهبران پ.ک.ک. و پ.ی.د. جهت تقرب بیشتر به امپریالیست‌ها، پایه مردمی و سازمان‌یافتگی تشکیلاتی و توانمندی رزمی و نظامی کردها را به بازار منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه پیشنهاد کردند تا جنبش کردستان و نیروی مردمی روژئاوا و همچنین کردستان ترکیه را به متحد و پیاده نظام امپریالیست‌ها و ائتلاف منطقه‌ای آن‌ها تبدیل کنند. این پیشنهاد البته در پیچیدگی اوضاع وقت خاورمیانه از سوی غربی‌ها و مشخصاً آمریکایی‌ها پذیرفته شد. ژنرال جان کربی سخنگوی وقت وزارت دفاع آمریکا طی گفتگویی با شبکه عربی الحزّه از توان جنگی نیروهای ی.پ.گ. ابزار شگفتی کرد. بنا به گزارش سایت خبری فرات نیوز (وابسته با پ.ک.ک.) مزاری هاف معاون وقت سخنگوی وزارت خارجه آمریکا نیز اعلام کرد که ایالات متحده پ.ی.د. را یک سازمان تروریستی نمی‌داند و در گفتگو با مقامات دولت ترکیه از ضرورت همکاری ائتلاف منطقه‌ای غرب با این حزب و نیروهای نظامی آن در مقابل داعش سخن گفت. اما روشن بود که مقامات ایالات متحده در نوع برخورد با پ.ی.د. و روژئاوا با یک تضاد جدی یعنی فشار و عصبانیت متحد استراتژیک‌شان یعنی دولت ترکیه روبه‌رو بودند.

رفع خطر داعش از عراق و سوریه، ضرورت اتحاد با روژئاوا را برای دولت وقت آمریکا از میان برد و آن‌ها به‌سادگی سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۹۱ بار دیگر به متحدین‌شان در بورژوازی‌نالیسم کرد خیانت کردند. به قول دوستی دو چیز تغییر نخواهند کرد: طلوع آفتاب و خیانت آمریکا به رهبران احزاب کرد.

مساله این نیست که اگر آمریکایی‌ها به روژئاوا خیانت نمی‌کردند چنین و چنان می‌شد. یا ممکن نیست در آینده بورژوازی کرد در روژئاوا یا باکور (کردستان ترکیه) همچون حکومت حریم کردستان بعد از سال ۲۰۰۳ از وفای به عهد شرکای آمریکایی‌شان برخوردار نشوند. مساله این است که امیدواری، معامله و ساخت و سازش بورژوا ناسیونالیسم کرد با امپریالیست‌ها اساساً هیچ ربطی به منافع بلندمدت اکثریت مردم کردستان و رهایی آن‌ها ندارد. راه حل مساله کردستان هم همانند هر نقطه دیگری در زمانه ما در انقلاب کمونیستی و کمونیسم نوین نهفته است. ■

صلاح قاضی زاده

منابع:

قاضی زاده، صلاح با همکاری امید بهرنگ (۱۳۹۵) نقد جهان اوجالان. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)
 فوناد معصوم، شیرین (۲۰۰۷) کورد وه نهمریکا. وه‌گریانی رزگار عومه‌ر علی. سلیمانیه. حکومتی هه‌ریمی کوردستان.
 بیلگین، فوزی و علی ساریخان (۱۳۹۳) شناخت مساله کرد در ترکیه. ترجمه آزاد حجاج آقایی. تهران. نشر پانید
 کوچرا، کریس (۲۰۰۸) چالش جنبش ملت کرد یا رویای شیفته استقلال. ترجمه عزیز ماملی. چاپ دوم. سلیمانیه. بی نا
 زندل، جان‌اتان (۱۳۷۹) با این رسوایی چه بخشایشی؟. ترجمه ابراهیم یونس. تهران. نشر پانید
 سیاوش، نجمه (۱۳۶۵) کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ. نشریه جهانی برای فتح. شماره ۵

پانوشت:

۱. موفقیت کردها در مبارزه با داعش، آن‌ها را برای غرب غیر قابل چشم پوشی کرد. گفتگو جمیل پایک با دیت سایت ۸ ژانویه ۲۰۱۵. ترجمه از یاسر کلی. منتشر شده در سایت ن.ن.اس.روژ
 ۲. روزنامه‌ی فاینشال تایمز ۱۷ سپتامبر ۲۰۱۴
 ۳. مصاحبه‌ی رابرت فورد سفیر پیشین آمریکا در دمشق با فارین پالیسی

مسئول گسترش ایدز در روستای «چنار محمودی» کیست؟

روستای «چنار محمودی» از توابع لرندگان استان چهار محال و بختیاری یکی از هزاران روستای محروم و دور افتاده ایران است که جایگاه و نقشی در سیاست‌گذاری‌های کلان حکومت مرکزی نداشته و ندارند از امکانات رفاهی و حمایتی برخوردار نیستند و مردمش به در صدر اخبار بودن هم عادت ندارند.

در مهر ماه ۹۸ این روستا و اتفاقات آن برای مدتی به صدر اخبار کشور آمد. دلیل آن، بروز فاجعه‌ای انسانی در عرصه بهداشت و درمان اهالی بود. تعدادی از ساکنان روستا که در یک طرح پیش سلامت آزمایش خون داده بودند، فهمیدند که ایدز گرفته‌اند. این افراد دلیل ابتلای خود را استفاده بهیابار مرکز بهداشت روستا از سرنگ مشترک برای انجام تست می‌دانند و با تجمع در برابر مرکز بهداشت خواستار رسیدگی به وضعیت خود شدند. رییس کل دادگستری استان چهارمحال و بختیاری ۱۰ مهر ماه در این خصوص پرونده قضایی تشکیل داد و بهیابار روستا بازداشت شد. اما مدیر مرکز مدیریت بیماری‌های واگیر وزارت بهداشت بلافاصله انتقال و پیروسی را از طریق سرنگ آلوده رد کرد. سعید نمکی، وزیر بهداشت در نامه‌ای به وزیر دادگستری نوشت عامل انتقال و پیروسی اچ‌ای‌وی در روستای چنارمحمودی از توابع لرندگان نه سرنگ آلوده بهیابار بلکه «معتادان تزریقی و افرادی با روابط نامطلوب» بودند. وزیر بهداشت همچنین خواستار اعاده حیثیت از بهیابار روستا شد. سخنان وزیر بهداشت باعث خشم مردم شد و به شبکه بهداشت، فرمانداری و دفتر امام جمعه لرندگان حمله کردند شیشه‌ها را شکستند و آن‌جا را آتش زدند.

ابتلای تعداد زیادی از مردم چنار محمودی به ایدز نتیجه عقب ماندگی سیستم بهداشتی و عدم توانایی درمانگاه‌ها در ارائه خدمات بهداشتی بهینه برای شهروندان به‌خصوص در روستاها و شهرهای کوچک است. به‌طور مثال کمبود دارو و تجهیزات پزشکی لازم و ضروری یا نبود دستگاه اتوکلاو برای ضد عفونی کردن وسایل درمانی زمینه‌ساز همه‌گیر شدن بیماری‌هایی مثل ایدز و هپاتیت است. بروز چنین مسائلی اتفاقی و تصادفی نیست. چنین مسائلی یا هزاران فاجعه دیگر در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... نتیجه مستقیم و حاصل کارکرد نظام سرمایه‌دارانه حاکم بر کشور است. انارشی تولید و رقابت برای کسب بیشترین سود باعث تولید و بازتولید چرخه‌های ستم و تبعیض و نابرابری بین شهر و روستا و در تمام عرصه‌های رفاهی و حمایتی و بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و... می‌شود. بر همین مبنا شاهد گسترش پیر هرج و مرج و توسعه معوج شهرها هستیم. شهرهایی بیش از حد شلوغ و با انواع آسیب‌ها که در محاصره زاغه‌هایی با شرایطی به‌مراتب بدتر قرار دارند. روستاها و نیازهای روستاییان نادیده گرفته می‌شود و کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت است. به‌طور مثال برای یک آزمایش پرتونگاری و یا آزمایشات دیگر مردم روستاها یا شهرهای مناطق محروم باستانی مسافت طولانی را طی کرده و به شهرهای بزرگ بروند. شاهد امواج عظیم مهاجران روستایی هستیم که کاری پیدا نمی‌کنند، شاهد این هستیم که سمت و سوی سیاست‌های اقتصادی، نظام‌های آموزشی و زیر ساخت خدمات بهداشتی و درمانی و تأمین رفاه شهری به قیمت فقر بخشی از شهرنشینان و توده‌های روستایی است.

نظام حاکم به روستاها اهمیت نمی‌دهد چون سرمایه در مکان‌ها و بخش‌های دیگر به‌دنبال کسب سودهای کلان است. رسیدگی به نیازهای بهداشتی و درمانی مناطق روستایی، مستلزم توجه، برنامه‌ریزی، تخصیص بودجه و استفاده از نیروی انسانی کافی و کارآمد است. بحث آموزشی و پیشگیری از بیماری در موردی مثل چنار محمودی از اهمیت حیاتی برخوردار است که نظام بهداشتی و درمانی حاکم اقدامی در این زمینه هم نکرده است. ایدئولوژی و نگاه نخبه‌گرا و سودمحور و فساد گسترده‌ای که نظام جمهوری اسلامی بر جامعه تحمیل کرده است باعث ازدحام پزشکان متخصص در شهرها و نبود انگیزه و برنامه برای خدمت به توده‌های مناطق روستایی است. سیاست بهداشت و درمان جمهوری اسلامی یک سیاست طبقاتی، جنسیتی و ملی است. یعنی منابع و امکانات در اختیار اقلیتی ثروتمند، عمدتاً مردان و عموماً شهرها و مناطق مرکزی قرار می‌گیرد. هنگام تخصیص سرمایه‌ها و امکانات، مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی و مذهبی در اولویت قرار می‌گیرند. تنها راه پایان دادن به این وضعیت و خلاص شدن از آثار و نتایج ضد بشری آن، پایان دادن به نظام جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک دنیای نوین و متفاوت از طریق انقلاب کمونیستی است.

اما جامعه بشری در طول تاریخ خود شاهد روزهای درخشانی از انگیزه و عزم و برنامه برای از بین بردن سرمایه‌داری و آثار آن از جسم و ذهن توده‌ها بوده است و دستاوردهای درخشانی هم بر جای مانده است. طی انقلاب در چین سوسیالیستی، هنرمندان، پزشکان، کارکنان فنی و علمی و... فراخوانده شدند که به میان کارگران و دهقانان بروند

تا مهارتهای شان را در زمینه تأمین نیازهای جامعه به کار بندند، تا در زندگی زحمتکشان شریک شوند، شناخت‌شان را به اشتراک بگذارند و از توده‌های تحتانی بیاموزند. جوانان از شهرها و روستاها برای ارائه خدمات پزشکی پیشگیرانه و کمک‌های پزشکی اولیه که آموزش دیده بودند به مناطق مختلف روستایی می‌رفتند. آن‌ها را پزشکان پابرهنه نامیدند چون شرایط و امکاناتشان بسیار ابتدایی بود. این سوال در سطح گسترده مطرح شد که کدام یک بیشتر اهمیت دارد؟ این که یک پزشک ماهر «حق» برخوردار از زندگی ممتاز در شهر را داشته باشد یا این که خدمات درمانی در دسترس شمار گسترده‌ای از مردم باشد تا روستاییان هم حق برخوردار از درمان مناسب را داشته باشند؟ یکی دیگر از دستاوردها، حرکت عظیمی بود که در آن طب سنتی از جمله طب سوزنی با پزشکی مدرن ترکیب شد. چین مائوئیست، که کشور ثروتمندی نبود، توانست چیزی را خلق کند که ایالات متحده حتی نتوانسته بود به آن نزدیک شود: یک نظام بهداشت و درمان فراگیر. خدمات بهداشتی با هزینه بسیار پایین یا رایگان ارائه می‌شدند و نظام بهداشت و درمان با اصول مشارکتی و برابری خواهانه راهبرده می‌شد. تأکید بر پیشگیری از بیماری‌ها، بهداشت و سایر ملاحظات بهداشتی و سلامتی عمومی بود. در طی انقلاب فرهنگی، تمرکز بودجه‌ها و تخصیص منابع به مناطق روستایی منتقل شد. بهداشت و درمان حتی در شهرها هم به‌صورت عمومی بهبود پیدا کرد. در اوایل دهه ۱۹۷۰ در شانگهای نرخ مرگ و میر نوزادان پایین‌تر از نیویورک در همان زمان بود. میانگین طول عمر در دوران مائو دو برابر شد و از ۳۲ سال در ۱۹۴۹ به ۶۵ سال در ۱۹۷۶ رسید. در همین حال به‌سرعت چین مائوئیستی در تولید تجهیزات درمانی خودکفا شد.^۱

در یک چارچوب اجتماعی-اقتصادی کلان، هدف چین مائوئیستی رسیدن به توسعه متعادل و برابری طلبانه بود. رفع این نابرابری‌ها و شکاف‌ها بخشی از فرایند رفع تقسیمات اجتماعی و پیشرفت دانش و فهم قابلیت‌های جامعه با هدف بهره‌مندی کل جامعه بود. امروز با آموختن از تجربه‌های گذشته و با تکیه بر تکامل یافته‌ترین درک از کمونیسم و رهایی کل بشریت یعنی سنتز نوین کمونیسم که توسط باب آواکیان جلو گذاشته شده، امکانات و افق‌های گسترده‌تری برای تعیین سوبه‌های بهداشت و درمان و حفظ جان انسان‌ها در جامعه سوسیالیستی آینده در سراسر جهان و در ایران در دست داریم. در جمهوری سوسیالیستی نوین که ما برای آن می‌جنگیم، هدف در این زمینه تقویت تندرستی و سلامت همه‌جانبه مردم است. همراه با تأکید بر گسترش تغذیه سالم و ورزش. جهت‌گیری اساسی سیاست بهداشتی دولت سوسیالیستی شناسایی به موقع و پیشگیری از امراض است. در این راستا، سیاست ارتقای سطح بهداشت عمومی و مقابله با عادات ضد بهداشتی، رایج میان توده‌ها به‌طور دائم و به‌روز و پیش‌رفته و با به راه انداختن کارزارهای بهداشتی توده‌ای و سراسری و از طریق در هم آمیختن کار بهداشتی با جنبش توده‌ای عملی خواهد شد. در این جمهوری، بهداشت و درمان با هزینه کم در دسترس همه خواهد بود و در اسرع وقت بهداشت و درمان همگانی به‌طور رایگان تأمین خواهد شد. گسترش شبکه خدمات پزشکی و بهداشتی در شهرها و روستاهای سراسر کشور بخشی لاینفک از دگرگون کردن سطح زندگی توده‌های محروم است و پس از آن، گسترش این خدمات در سراسر کشور و مساوی کردن کیفیت آن در اقصی نقاط کشور سیاست دائمی دولت سوسیالیستی است. در این زمینه روستاها و مناطق محروم‌تر از اولویت برخوردار می‌شوند. در این زمینه، نهاد بهداشت و درمان به حداکثر تلاش می‌کند تا پیشروهای علم پزشکی جهان را اسرع وقت به نظام بهداشت و درمان همگانی منتقل شود و پیشرفت‌های دانش پزشکی در ایران را نیز در اختیار مردم جهان بگذارد. به امر تکامل و پیشرفت روش‌های درمان از جمله درمان تخصصی توجه لازم شده و در این زمینه پژوهش‌های گسترده انجام خواهد شد. در تطابق با رویکرد علمی و جهت‌گیری انترناسیونالیستی، پژوهش و پیشرفت و دستاوردهای علمی در عرصه پزشکی تا حد اکثر امکان با افراد رشته‌های مربوطه در دیگر نقاط جهان در میان گذاشته خواهد شد و همکاری جهانی در زمینه کشف و مبارزه با بیماری‌ها و بیماری‌های مسری و جلوگیری از شیوع آن‌ها، تکامل همه‌جانبه علم پزشکی و کاربست آن در سراسر جهان، تشویق خواهد شد. جهت‌گیری خدمت به خلق، تبلیغ و ترویج شده و به‌مثابه معیاری برای متخصصین و دیگر کارکنان حوزه پزشکی تعیین خواهد شد.^۲

ستاره مه‌ری

پانوش:

۱ رجوع کنید به کتاب تاریخ واقعی کمونیسم - ریموند لوتا. این کتاب در سایت www.cpmim.org موجود است.

۲ در این زمینه رجوع کنید به سند «قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (طرح پیشنهادی)». این سند در سایت بالا موجود است.

جنگ افغانستان، زخمی بر پیکر بشریت که باید التیام یابد

آتش سلسله مقالاتی را در مورد جنگ افغانستان و دورنمای انقلاب کمونیستی منتشر می‌کند. در زیر بخش دوم را می‌خوانید. بخش اول با عنوان بازگشت طالبان؟! در آتش ۹۵ منتشر شد.

بخش دوم: دروغ بزرگ و آغاز جنگ نیابتی جهادی

چهل سال پیش در دی ماه ۱۳۵۸ (دسامبر ۱۹۷۹) جنگ افغانستان با تجاوز نظامی ارتش شوروی به آن کشور آغاز شد. این جنگ بخشی از رقابت و تنش میان دو ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی و متحدین آن‌ها بود که «جنگ سرد» نامیده می‌شد. دوره «جنگ سرد» که مملو از جنگ‌های نیابتی «گرم» در کشورهای مانند افغانستان و انگولا و نیکاراگوئه و اتیوپی و... بود از دهه ۱۹۷۰ آغاز و تا سال ۱۹۸۸ ادامه یافت. در دوران «جنگ سرد» شوروی بزرگ‌ترین رقیب آمریکا در رقابت برای نفوذ در مستعمره‌ها و نیمه‌مستعمره‌های «جهان سوم» بود. هدف شوروی از اشغال نظامی محکم کردن رژیم وابسته به خود در افغانستان بود. با ورود ارتش شوروی به افغانستان، آمریکا آن را به نقطه عطفی در تشدید کیفی رقابت‌های امپریالیستی‌اش با شوروی تبدیل کرد و با تکیه بر بنیادگرایان اسلامی در افغانستان و کمک عربستان سعودی و پاکستان، شوروی را به تله جنگی فرساینده کشید. در آن زمان، برژینسکی مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا به کارتر نوشت: «الان زمان آن است که یک جنگ ویتنام به شوروی تقدیم کنیم». وی در سال ۱۹۹۸ در مصاحبه‌ای با نشریه فرانسوی «لو نوول ابرواتور» اعتراف کرد: «ما... عامدانه احتمال مداخله روس‌ها را افزایش دادیم...». سیاست عامدانه آمریکا این بود که این جنگ را به شکل جنگ دینی و جهاد «اسلام علیه کفار کمونیست» پیش ببرد. یک ماه بعد از آغاز تجاوز شوروی، برژینسکی شخصا به پاکستان رفت و در مرز افغانستان نزدیک گذرگاه خیبر به نیروهای جهادی گفت: «ما از باور عمیق شما به خدا آگاهیم و اطمینان داریم پیروز خواهید شد... چون هدف‌تان صحیح و خدا در کنار شماست». جیمی کارتر نیز در سال ۱۹۷۹ گفت حمله شوروی به افغانستان: «تلاش عامدانه‌ای توسط یک حکومت قدرتمند خدانشناس برای انقیاد مردم مستقل مسلمان است».

جنگ افغانستان نقطه عطفی در جنگ سرد و عاملی کلیدی در فروپاشی امپراتوری شوروی بود. ارتش شوروی پس از ۹ سال از افغانستان خارج شد اما آمریکا جنگ افغانستان را با اهدافی جدید ادامه داد و از اکتبر ۲۰۰۱ دست به اشغال نظامی مستقیم زد. بازیگران بومی و منطقه‌ای این جنگ کثیف، امثال جنگ سالاران جهادی و قوماندان‌های وابسته به شوروی سابق و اسلام‌گرایان سلفی وابسته به عربستان و پاکستان و غیره، در ترکیب‌های ائتلافی و نقش‌های جدید ظاهر شدند و آنچه تغییر نیافت فقر و محنت و کشتار هوایی و زمینی خانمان‌سوز مردم افغانستان و آوارگی دائمی‌شان بود. از زمان اتمام جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ تاکنون، جنگ افغانستان طولانی‌ترین جنگی است که کشورهای سرمایه‌داری امپریالیستی در رقابت با یکدیگر برای کنترل مستعمره‌ها و استثمار مردم جهان پیش برده‌اند. ویرانی و کشتار و آوارگی حاصل از این جنگ یکی از بزرگ‌ترین ادعانه‌های بشریت علیه نظام سرمایه‌داری است. اما مخرب‌تر و به جاماندنی‌تر از ویرانی و کشتار و آوارگی، **دروغ بزرگی** بود که این جنگ از همان ابتدا بر آن استوار شد و پرده ضخیمی از ناآگاهی و تاریک‌اندیشی را بر ذهنیت جامعه کشید و به جرات می‌توان گفت سلطه این **دروغ** تا همین امروز، بزرگ‌ترین مانع ذهنی در میان توده‌های مردم افغانستان در تشخیص چرایی این وضعیت و راه حل آن است. **دروغ بزرگ**، به یک کلام این بود که «شوروی یک کشور کمونیستی و تجاوز نظامی‌اش حاصل خصلت کمونیستی‌اش است».

این **دروغ بزرگ** بیش از هر کس مورد بهره‌برداری امپریالیسم آمریکا فرار گرفت تا بر کمونیسم و تجربه انقلاب‌های

سوسیالیستی خاک پاشد و مانع از آن شود توده‌های مردم در افغانستان و نقاط دیگر جهان بفهمند که تنها راه نجات‌شان از ظلم و استثمار خردکننده، کمونیسم است و نه هیچ راه دیگر. آمریکا موفق شد انرژی مقاومت‌جویانه توده‌های مردم افغانستان را به مقدار زیادی به خدمت جنگ نیابتی خود با شوروی در آورد و با اتکا به طبقات فئودال و کلان سرمایه‌داران افغانستان و روسای عشایر و احزاب اسلام‌گرای پوسیده‌فکر و بیرحم که در صحنه سیاسی افغانستان ظاهر شده بودند خصلت جنگ را تعیین کند. آمریکا از این «جهاد مقدس» برای ایجاد یک اتحاد سیاسی- نظامی منطقه‌ای میان عربستان و پاکستان که دولت‌های وابسته به آمریکا بودند نیز استفاده کرد.

سوءاستفاده از این دروغ بزرگ منحصر به آمریکا و اسلام‌گرایان مرتجع افغانستان و دولت‌های منطقه نبود. خود شوروی و رژیم وابسته‌اش و تمام احزاب و سازمان‌های رویزیونیست طرفدار شوروی در سراسر جهان (از جمله، حزب توده و سازمان فداییان اکثریت در ایران) ادعای دروغین و جعلی کمونیست و سوسیالیست بودن شوروی را برای پوشاندن ماهیت سرمایه‌داری- امپریالیستی شوروی استفاده کردند. آن‌ها گفتمانی با این مضمون راه انداختند که «چون شوروی سوسیالیستی است پس اشغال افغانستان توسط شوروی باز کردن جبهه مبارزه با امپریالیسم جهانی و مترادف با اترناسیونالیسم است». گفتمانی سراسر ریاکارانه و مردم‌فریبانه.

اما واقعیت شوروی چه بود؟ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پس از پیروزی انقلاب کمونیستی تحت رهبری لنین در روسیه به سال ۱۹۱۷، به وجود آمد و به مشعل رهایی‌بخش پرولتاریای جهان و نقطه امید همه خلق‌ها و ملت‌های تحت ستم که اشتیاق رهایی از انقیاد فئودالیسم و امپریالیسم را داشتند تبدیل شد. اما سوسیالیسم در این کشور دوام نیاورد و نزدیک به چهل سال پس از به وجود آمدن سوسیالیسم، یک عقب‌گرد وحشتناک در آن صورت گرفت و دولت و نظام سوسیالیستی سرنگون و سرمایه‌داری احیا شد. در نتیجه، شوروی به یک کشور سرمایه‌داری- امپریالیستی با همان خصلت و سیاست‌های مشابه قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی دیگر مانند آمریکا و ژاپن و بریتانیا و غیره تبدیل شد - با این تفاوت که به‌علت گذشته سوسیالیستی‌اش هنوز نام «سوسیالیسم» را با خود یدک می‌کشید تا این‌که در سال ۱۹۹۱ این نقاب سوسیالیستی را نیز کنار گذاشت. سرنگون شدن کمونیسم و سوسیالیسم در شوروی فاجعه بزرگی نه فقط برای کارگران و زحمتکشان خود شوروی بلکه برای کل بشریت بود. این عقب‌گرد فاجعه‌بار، جنبش کمونیستی بین‌المللی را در بحران فرو برد. اما چاره کار نه انکار بلکه به رسمیت شناختن این واقعیت وحشتناک، تحلیل علمی از علل این عقب‌گرد و یافتن راهی برای تداوم انقلاب‌های کمونیستی بود. این کاری بود که مائوتسه دون انجام داد و کمونیست‌های جهان را در تشخیص و فهم این مساله رهبری کرد و اعلام کرد که در شوروی یک گروه رویزیونیست (سوسیالیست در حرف اما بورژوازی در عمل) قدرت را گرفته و سرمایه‌داری را احیا کرده و شوروی را به یک کشور «سوسیال امپریالیست» (سوسیالیست در حرف و امپریالیست در عمل) تبدیل کرده‌اند. بنابراین، هنگامی که شوروی به افغانستان تجاوز کرد دیگر یک کشور سوسیالیستی نبود.

با سرمایه‌داری شدن شوروی، اکثر احزاب و سازمان‌های کمونیست دنیا دو شاخه شدند. آن احزاب و سازمان‌هایی که حاضر نشدند ماهیت سرمایه‌داری شوروی را ببینند و از آن گسست کنند «رویزیونیست» شدند و از طرف دیگر، یک جنبش کمونیستی نوین در جهان به وجود آمد.

پس از جنگ جهانی دوم افغانستان کمابیش به صورت کشوری «حائل» میان شوروی و غرب از هر دو طرف به رسمیت شناخته می‌شد. از سال ۱۳۴۲ (اواسط دهه ۱۹۶۰ میلادی) شوروی شروع به تعلیم و تسلیح نیروهای نظامی افغانستان کرد. افسران عمدتاً در شوروی تعلیم می‌دیدند. در سال ۱۹۷۰ (دهه ۱۳۵۰ شمسی) اقدام به ارسال مستشاران نظامی به آن کشور کرد. در دهه ۱۹۷۰ میلادی (دهه ۱۳۵۰) «همزیستی مسالمت‌آمیز» شوروی با آمریکا به رقابت تبدیل شده بود. این دو ابرقدرت امپریالیستی و متحدینشان در سراسر جهان بر سر کسب مناطق نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی رقابت می‌کردند. هر کدام دیوانه‌وار به تقویت سلاح‌های هسته‌ای و غیر هسته‌ای‌شان روی آوردند و در تمام دنیا به صف‌آرایی در مقابل هم پرداختند و در هر آن جا که توانستند جنگ‌های «نیابتی» به راه انداختند.

«حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که در سال ۱۳۴۳ تاسیس شده و حامی شوروی بود در ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ با تکیه بر افسران طرفدار شوروی از طریق کودتای نظامی به قدرت رسید. این واقعه به کودتای هفت ثور معروف شد (ثور نام ماه دوم بهار به زبان پشتون است) این حزب که در سال ۱۳۴۶ به دو شاخه «خلق» و «پرچم» منشعب شده بود (شاخه‌های مشابه «حزب توده» و «فداییان اکثریت» در ایران) طبقه سرمایه‌داران دولتی وابسته به امپریالیسم شوروی را در افغانستان نمایندگی می‌کرد. در مقابل کودتای هفت ثور، نیروهای سیاسی متفاوتی که در قطب‌های کاملاً متفاوت و متخاصم با یکدیگر بودند شروع به مقاومت کردند. در یک قطب، نیروهای چپ افغانستان که ضد سلطه شوروی بوده و در انشعاب جنبش بین‌المللی کمونیستی سمت مائوتسه دون را گرفته بودند و شوروی را یک کشور سرمایه‌داری می‌دانستند و در قطب دیگر نیروهای اسلام‌گرا از شاخه‌های مختلف قومی و عشایر سنتی پدرسالار که با این رژیم مخالفت می‌کردند چون می‌خواستند «جامعه اسلامی» به وجود آورند. رژیم کودتا برای تثبیت خود دست به سرکوب گسترده زد. در عین حال که مدعی انجام اصلاحاتی «از بالا» به نفع زنان و دهقانان بود اما در عمل کار عمده‌اش دستگیری و شکنجه و اعدام مخالفین بود. این اقدامات انزجار و مخالفت را گسترش داد و خیلی زود مقاومت به سطح مبارزات مسلحانه تکامل یافت و موجودیت رژیم کودتا را به خطر انداخت به طوری که برای بقای خود کاملاً وابسته به ورود ارتش شوروی شد.

در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ شوروی برای کنترل اوضاع لشکرکشی به افغانستان را آغاز کرد و ۵ روز بعد بیرک کارمل رهبر حزب پرچم را به قدرت رساند. به گفته خود بیرک کارمل، رژیم کودتای هفت ثور (یعنی رفقای خودش در جناح حزب خلق) برای مقابله با شورش مردم یازده هزار نفر را اعدام کرده بود. ارتش شوروی مستقیماً در سرکوب شورش‌ها و دستگیری مخالفین شرکت می‌کرد زیرا بیرک کارمل به ارتش افغانستان اعتماد نداشت. کنترل اغلب نقاط کشور خیلی زود از دست حکومت و ارتش شوروی خارج شد. آمریکا به تقویت ارتجاعی‌ترین نیروهای جامعه افغانستان که مجاهدین افغان نامیده می‌شدند پرداخت. برنامه آن‌ها تحکیم و گسترش سنت‌های فتووالی و اسلامی به‌ویژه سنت‌های خشونت‌بار علیه زنان، ضدیت با علم و حمایت از رواج تاریک‌اندیشی دینی بود و برای مخالفین عقیدتی و سیاسی خود حکم مرگ بی چون و چرا صادر می‌کردند.

نیروهای کمونیست واقعی که هنوز کوچک و بی‌تجربه بودند و حزبی نداشتند به سرعت سرکوب شدند و فرصت نیافتند تا

توده‌های مردم را در مقابل هر دو طرف ارتجاعی این جنگ و در جنگی واقعا انقلابی سازمان دهند تا برای ایجاد جامعه‌ای کیفیتاً متفاوت از اهداف و افق دو طرف ارتجاعی جنگ مبارزه کنند. آزادی نیروهای مترقی در پاسخ گفتن به ضرورت باز کردن چنین راهی نهفته بود و فقط به این ترتیب جنگی که با خصلت و بازیگران ارتجاعی آغاز شده بود می‌توانست تبدیل به جنگی با خصلت سیاسی و اجتماعی مترقی شده و با فرجامی کاملاً متفاوت تمام شود. اما این ضرورت پاسخ نگرفت. بسیاری از نیروهای «چپ» ضد شوروی خودفربانه و مردم‌فربانه خصلت ارتجاعی و امپریالیستی جنگ را تحت واژه مبهم «مقاومت» پنهان می‌کردند. متأسفانه برای نیروهای مترقی که در این جنگ فداکاری‌های عظیم کردند چیزی برجای نماند جز ادعای نام‌شان علیه فراکسیون‌های مختلف «مجاهدین» جهادگرا که به قدرت رسیدند و در جریان جنگ با شوروی در زمره آدم‌کشان و جنایتکاران درجه یک بودند (مانند احمدشاه مسعود و حکمتیار و...).

شوروی در سال ۱۹۸۸ تصمیم به خروج از افغانستان گرفت. دیگر آشکار شده بود که «جنگ سرد» را نه تنها در افغانستان بلکه در تمام نقاطی که با آمریکا درگیر در جنگ نیابتی بود (مانند، آنگولا و اتیوپی و غیره) به آمریکا باخته است و در خود شوروی بحران اقتصادی و سیاسی به اوج رسیده بود. در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ ارتش شوروی از افغانستان خارج شد. جمع‌بندی از تاریخ جنگ چهل ساله افغانستان جوانب مختلف دارد اما مغز استخوان این جمع‌بندی افشای دروغ ضد کمونیستی بزرگی است که این جنگ بر آن استوار شد. معرفی تاریخ واقعی کمونیسم به توده‌های مردم این کشور وظیفه‌ای عاجل است. زیرا معرفی این تاریخ در واقع معرفی آینده‌ای است که نه تنها مطلوب بلکه ضروری و ممکن است. تاریخ کمونیسم جزء نادر تاریخ‌هایی است که آینده در گذشته آفریده شده است. به این علت و به‌ویژه امروز که جهان در تب و تاب تغییر است آگاهی به این تاریخ از اکسیژنی که تنفس می‌کنیم حیاتی‌تر است. آگاهی به تاریخ واقعی کمونیسم حق مردمی است که بیرحمانه محکوم به زندگی در جنگی دائمی شده‌اند. کوشش برای کشف و فراگیر کردن این تاریخ وظیفه درجه اول روشنفکرانی است که می‌خواهند سمت و سوی توده‌های تحت ستم و استثمار را بگیرند. انجام این وظیفه هرگز کار ساده‌ای نیست. چون جهل در مورد کمونیسم نه فقط در افغانستان و ایران بلکه در سطح جهان نهادینه شده است. در چهل سال گذشته مردم خاورمیانه فقط جنگ‌های ویرانگر را تجربه نکرده‌اند بلکه آماج تزریق‌ات ایدئولوژیک ضد کمونیستی و تاریک‌اندیشی دینی بی‌سابقه بوده‌اند. عملکرد ایدئولوژیک انواع رژیم‌های «جمهوری اسلامی» از ایران تا افغانستان و پاکستان به اسارت گرفتن اذهان توده‌های مردم از طریق شست و شوی مغزی آنان با ترکیب مسموم ضد کمونیسم و جنون مذهبی بوده است. این واقعیتی است که باید رک و صریح در مقابل کارگر و دهقان و روشنفکر - زن و مرد - گذاشت و آنان را فراخواند که جرات کنند و جهل در مورد کمونیسم و تاریک‌اندیشی ضد علمی را درهم بشکنند. کارزاری به راه اندازیم تا کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم» نوشته ریموند لوتا به هر خانه‌ای راه یابد و هر روشنفکری که واقعا می‌خواهد جهان را عوض کند کتاب «گشایش‌ها» به قلم باب آواکیان که چکیده علم کمونیسم است را عمیقاً فرا گرفته و مروجش شود.

بخش سوم در شماره بعد: مجاهدین افغانستان تحت قیمومیت سازمان سیا. ■

ژیلا انوشه

خوانندگان محترم نشریه آتش، در چهار شماره گذشته سلسله مقالاتی با عنوان «آنا تومی بورژوا دموکراسی چپ ایران» منتشر شد. این مقاله در شماره کنونی ارائه نمی‌شود و ادامه آن از شماره آینده پی گرفته خواهد شد.

باب آواکیان

کمونیسم نوین

علم، استراتژی، رهبری برای یک انقلاب
واقعی و یک جامعه بنیادا نوین
در مسیر رهایی واقعی

برای رهایی بشریت

جامعه بشری از جمله ستم ملی هستند. با این وجود، احزاب ناسیونالیست کرد مرتبا به جاده صاف کن این دولت‌ها تبدیل می‌شوند و به این علت کشیدن خط تمایز با افق و برنامه و سیاست‌های پراگماتیستی این احزاب دقیقا و عمیقا بخشی از مبارزه با ستم ملی کرد است.

بیا باید به‌طور علمی و صادقانه راه‌هایی که در مقابل وضعیت کنونی جامعه بشری که ستم ملی بخشی از آن است را بررسی کنیم و ببینیم پایه واقعی برای تغییر چیست؟ ببینیم کدام راه واقعا بدیل یا آلترناتیوی در مقابل وضعیت کنونی جامعه بشری است. دو راه ممکن در مقابل این وضعیت وجود دارد. یکی راهی رادیکال در مقابل نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی است و به نفع اکثریت تحت ستم و استثمار چند میلیارد نفری این جهان و در نهایت به نفع کل بشریت است. راه دوم که آن هم ممکن است، تن دادن به وضع موجود و عادت کردن به آن است. تمام بیراهه‌هایی که به‌عنوان «راه اصلاحات» یا راه‌های «وسط» ارائه می‌شوند و هدفشان این است که در چارچوب همین نظام وضع این قشر و آن قشر، این ملت یا آن ملت را بهتر کنند و به اصطلاح بدترین و افراطی‌ترین جوانب سیستم را اصلاح کنند، در نهایت به تولید و بازتولید همین سیستم منتهی می‌شوند. مبارزه برای اصلاحات و بهبود همیشه هست و باید باشد. مبارزه و شورش برای مطالبات باید باشد و هرچه گسترده‌تر هم بشوند. اما معرفی «بهبود» و «اصلاح» وضع موجود به‌عنوان «هدف» و «آلترناتیو» تماما یک دروغ بورژوازی و توهم و خودفریبی خرده بورژوازی است. احزاب بورژوا و خرده‌بورژوا همواره مبارزات توده‌ها علیه شرایط ستم و استثمار را اسیر چارچوب وضع موجود می‌کنند و مبارزات آن‌ها را به همان دینامیک‌هایی که این شرایط را به وجود آورده و می‌آورد، قفل می‌کنند. یعنی به دینامیک‌های روابط تولیدی سرمایه‌داری و فرایند انباشت سودآور سرمایه؛ و به روابط اجتماعی، روابط قدرت سیاسی، فرهنگ و ایدئولوژی و اخلاقیات منطبق بر روابط تولیدی سرمایه‌داری. باب آواکیان به‌طور نافذ و روشن «دو راه» را تشریح می‌کند:

«... یا این و یا آن دیگری. این‌ها دو انتخاب ممکن در مقابل جامعه‌اند. ممکن است بپرسند: شما فکر می‌کنید کی هستید که چنین ادعائی می‌کنید؟ جواب این است که ما مفسرین واقعیت هستیم؛ بازرسان علمی و سنتزکنندگان واقعیت هستیم. این‌ها را واقعیت می‌گویید و امروزه ما هستیم که این واقعیت را درک کرده‌ایم. این واقعیت‌ها را نه از طریق فرآیندهای تخیلی و مذهبی بلکه از طریق به‌کار بست علمی که تکامل یافته و مرتبا در حال تکامل است درک کرده‌ایم. ... اگر راه اول آگاهانه اتخاذ نشده و

واقعیت کمونیسم چیست؟

کمونیسم و ستم ملی

چند دهه پیش از این کردستان منطقه‌ای بود که از آن پیام مبارزه رادیکال علیه رژیم‌های ارتجاعی خاورمیانه و سیادت قدرت‌های امپریالیستی بلند می‌شد. اکنون نماد چرخه مرگبار معاملات قدرت‌های امپریالیستی و قشون‌کشی‌های نظامی و عملیات امنیتی رژیم‌های ارتجاعی منطقه شده است. چنین فرجامی، نتیجه منطقی راهی است که احزاب سیاسی ملی‌گرای کردستان در این خطه، حاکم کرده‌اند - راهی که بارها و به شکل‌های مختلف در کردستان و به‌طور کلی در خاورمیانه، تحت رهبری جریان‌هایی که مدعی مبارزه با ستم ملی و استعمار بوده‌اند تجربه شده است.

احزاب ناسیونالیست کردستان سیاست‌های پراگماتیستی خود را ضرورت و زمینه‌ساز رهایی از ستم ملی قلمداد کرده‌اند اما این سیاست‌ها بیش از هر چیز زمینه‌ساز معادلات قدرت‌های امپریالیستی و معاملات رژیم‌های منطقه بوده است. جنگجویان و مبارزین احزاب ناسیونالیست از تحت ستم‌ترین قشرهای مردم کردستان بوده‌اند اما برنامه و راه این احزاب بیان ناب افق محدود بورژوازی و خرده‌بورژوازی است که بر مبنای توهمات ضد علمی و با نظریه‌های عوام‌فریبانه و خودفریبانه، توده‌های مردم را به راهی می‌کشند که مکررا ورشکستگی‌اش به اثبات رسیده است.

رویکرد و سیاست پراگماتیستی این احزاب مرتبط با هدفشان است. آن‌ها حتا زمانی که دست به مبارزه مسلحانه می‌زنند هرگز هدفشان سرنگون کردن دولت‌های حاکم نیست و نمی‌خواهند از کلیت نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری و وابستگی به سرمایه‌داری جهانی گسست کنند. هدف آن‌ها رسیدن به شکلی از شراکت و سهیم شدن در ساختارهای سیاسی و اقتصادی موجود است - شراکتی که می‌تواند طفی باشد از نشستن در هیئت مدیره دولت‌های مرکزی یا کسب «خودگردانی» و «منطقه امن» در همان چارچوب و شاید روزی و روزگاری تشکیل دولتی مشابه یکی از همین دولت‌های تحت سلطه امپریالیسم در خاورمیانه. سرنوشت منطقه خودگران فلسطین، اقلیم کردستان و روزه‌ها به خودی خود گویای سیاست‌های پراگماتیست یا به‌اصطلاح «رنال پلتیک» احزاب ناسیونالیست است.

هنگامی که هدف مبارزه، کسب مطالبات ملی (یا کسب بخشی از مطالبات ملی) در چارچوب همین نظام سیاسی و اقتصادی حاکم باشد آن‌گاه به‌طور اجتناب‌ناپذیر و خواسته یا ناخواسته برنامه و افق طبقه بورژوازی کرد بر مبارزه مسلط می‌شود. در حالی که افق و برنامه آن منطبق بر پایه‌های واقعی تغییر نیست و یک آلترناتیو واقعی در مقابل ستم ملی را ارائه نمی‌دهد. زیرا منافع بورژوازی کرد به‌طور عینی شراکت در استثمار پرولتاریای کرد و غیر کرد است. منافعش در این نیست که خود را محدود به استثمار قشر کوچکی از پرولتاریای «خودی» کند. تحت فشار این تناقض، سناریوی مبارزه کردن و معامله کردن مرتبا از سوی این احزاب تکرار می‌شود.

علم کمونیسم به ما می‌گوید برای تغییر جامعه و جهان باید با تضادهای واقعی (از جمله تضادهایی که اوضاع کردستان را رقم می‌زند) روبه‌رو شد و با آن‌ها در افتاد. ستم‌های اجتماعی مانند ستم ملی و ستم بر زن فقط معضل و مشکل آن‌ها نیست که روی تیغ برنده این ستم‌ها نشسته‌اند. بلکه معضل و مشکل کل جامعه بشری هستند و با تمایزات طبقاتی و با گسل‌های اجتماعی دیگری که آن‌ها هم حاصل کارکرد سرمایه‌داری هستند (مانند نابودی محیط زیست) درهم تنیده شده‌اند و سرچشمه همه این معضلات کارکرد نظام سرمایه‌داری جهانی است که بر جهان سلطه دارد و ستم ملی بخشی از ساختار سلطه آن است. دولت‌های حاکم در هر کشور لایه‌هایی از این ساختار سلطه هستند. این دولت‌ها اعم از دولت‌های امپریالیستی یا دولت‌هایی مانند ایران و ترکیه و عراق و سوریه و غیره - هرگز بخشی از «راه حل» نیستند. برعکس! این دولت‌ها مهم‌ترین و فوری‌ترین موانع مقابل پای حل معضلات

برای ایجاد جهانی نوین و بنیاد متفاوت تلاش نشود، آن راه دوم غلبه خواهد کرد... در این حالت جهان کهنه موجود، شما را به درون خود کشیده و یا خردتان خواهد کرد. اگر تلاش کنید منطقه امنی ایجاد کنید یا دنبال راه‌هایی باشید که بتوانید مستقل از نظام جهانی عمل کنید، نظام جهانی شما را زنده زنده خواهد خورد یا مانند تفاله‌ای به بیرون پرتاب خواهد کرد. ممکن است تا مدتی تبدیل به یک خلاف جریان نه چندان مهم شوید اما اگر هم به طور سیاسی سرنگون نشوید توسط عملکرد و دینامیک‌های نظام جهانی غرق شده و دیر یا زود زنده زنده خورده خواهید شد. »

آیا این واقعیت به معنای آن است که هرگونه مبارزه مشخص با ستم ملی بیهوده است؟ هرگز! مبارزه با ستم ملی یک بخش حیاتی از ساختن راه انقلاب کمونیستی و به پیروزی رساندن آن است و پس از پیروزی برنامه محو ستم ملی یکی از دینامیک‌های پویای ساختمان سوسیالیسم است.

آیا مبارزات ضد ستم ملی که خارج از چارچوب استراتژی انقلاب کمونیستی پیش می‌روند، منفی‌اند؟ خیر! اما با تناقضات مهم که نباید از آن‌ها چشم‌پوشی کرد پیش می‌روند. مهم‌ترین جنبه مثبت آن‌ها آشکار کردن پوسیدگی نظام سرمایه‌داری است که کارکردش علاوه بر این که بر سلسله مراتب طبقاتی و استثمار استوار است، به شدت نیازمند انواع ستم‌های اجتماعی دیگر مانند ستم ملی است. این مبارزات دائماً ثبات دولت‌های حاکم که ستم ملی بخشی از وجودشان است را برهم می‌زنند. اما جنبه منفی مبارزات ضد ستم ملی که خارج از چارچوب افق و برنامه و رهبری انقلاب کمونیستی جاری می‌شوند این است که رهبری این مبارزات در نهایت در ساختار دولت‌های حاکم و نظام سلطه سرمایه‌داری امپریالیستی ادغام می‌شوند و بر ضرورت مبارزه با ستم ملی یک ضرورت دیگر اضافه می‌شود: **ضرورت کنار زدن این احزاب از رهبری مبارزات.**

محو ستم ملی و تمام تمایزات طبقاتی و ستم‌های اجتماعی وابسته به سرنگونی نظام سرمایه‌داری از طریق انقلاب کمونیستی و استقرار جامعه سوسیالیستی است. زیرا برخلاف سرمایه‌داری که به تولید و بازتولید این تمایزات و ستم‌ها وابسته است، خصلت و دینامیک‌های نظام سوسیالیستی وابسته به از بین بردن کلیه تمایزات طبقاتی و ستم‌های اجتماعی است. در **جمهوری سوسیالیستی نوین ایران** ابتدایی‌ترین گام در راستای محو ستم ملی به رسمیت شناختن **حق تعیین سرنوشت** یعنی ایجاد یک دولت جداگانه خواهد بود. به رسمیت شناختن این حق به معنای آن نیست که حتماً از این حق استفاده خواهد شد یا باید بشود. داشتن این حق به معنای آن است که بر خلاف نظام کنونی، جمهوری سوسیالیستی نوین هیچ یک از ملل تحت ستم سابق را در صورتی که بخواهند جدا شده و دولت جداگانه‌ای تشکیل دهند مجبور به ماندن در چارچوب مرزهای فعلی ایران نخواهد کرد. دولت سوسیالیستی ما تلاش خواهد کرد توده‌های مردم را قانع کند که بهتر است از این حق استفاده نکنند و در یک کشور سوسیالیستی بمانند زیرا با یکدیگر قوی‌تر خواهیم بود و هرچه سرزمین سوسیالیستی مان بزرگ‌تر و قوی‌تر باشد بهتر و با سرعت بیشتری می‌توانیم زخم‌های طبقاتی و ملیتی و جنسیتی برجای مانده از جامعه کهنه را التیام بخشیم. با این وجود ممکن است شرایطی پیش آید که جدایی ملت تحت ستم سابق و تشکیل دولت مستقل امر مثبتی باشد. اما حتی اگر این جدایی به ضرر دولت سوسیالیستی باشد، این دولت متوسل به زور نخواهد شد. اقدام دیگر برای فائق آمدن بر این ستم تاریخی، استقرار **مناطق خودمختار** در مناطق ملل سابقاً تحت ستم، در چارچوب نظام سوسیالیستی خواهد بود. شرایط و فرآیند تشکیل

مناطق خودمختار در «پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» به وضوح طرح شده است. در این مناطق، توده‌های مردم ملل سابقاً تحت ستم امکان آن را خواهند داشت که حکومت منطقه‌ای را در سطوح مختلف طبق اصول کلی جمهوری سوسیالیستی اداره کنند. برای از بین بردن تبعیضی که طی تاریخ طولانی شکل گرفته، دولت سوسیالیستی در زمینه‌های توسعه اقتصادی و فن آوری، آموزش و آموزش عالی و فرهنگ و هنر «تبعیض مثبت» و سیاست «بالا کشیدن پایین‌ترین سطوح» را اعمال خواهد کرد. (رجوع شود به **پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران: (cpimlm.org)**

مسئله مخالفت‌های زیادی با این سیاست‌ها خواهد شد. زیرا حتی پس از استقرار سوسیالیسم افکار کهنه برتری طلبانه و شوینیستی که از گذشته برجای مانده وجود خواهند داشت و از خاک متناقض سوسیالیسم و جهان سرمایه‌داری نیز تغذیه خواهند کرد.

نهایتاً، ماهیت هر حزب و جریان سیاسی با جواب به این سوال روشن می‌شود که: با جهان کهنه بردگی مزدی و تخصیصات اجتماعی و جنگ‌های ویرانگر چه می‌خواهد بکند و ماهیت جامعه‌ای که می‌خواهد ایجاد کند چیست؟ **توان تغییر وضعیت کنونی بشر با درک شرایط مادی و اجتماعی و ضرورت ناشی از آن ارتباط لاینفک دارد.** خیال‌پردازی‌های ناسیونالیستی و شبه مذهبی امثال اوجالان نه می‌تواند روزنه‌ای برای درک آن شرایط مادی که ستم ملی را تولید می‌کند باز کند و نه راهی برای ریشه کن کردن این شرایط ارائه دهد. به قول رفیق زنده یاد **امیر حسن پور**، برای این تلاش تاریخ‌ساز، **کمونیسم نوین** لازم و حیاتی است. او با صراحت این حقیقت را در مقابل مبارزین کردستان می‌گذارد و می‌گوید: «وضع دنیا به جایی رسیده است که یا باید نظام سرمایه‌داری را از میان برداشت یا سرمایه‌داری زندگی را از میان برخواهد داشت. انتخاب دیگری باقی نمانده است. اما روشن است که نیرویی جز جنبش کمونیستی توانایی و خواست این تاریخ‌سازی را ندارد. جنبش کمونیستی هم آن طور که در گذشته بود از عهده چنین مسئولیتی بر نمی‌آید. با کمونیسم پیشین نمی‌توان به آینده کمونیستی دست یافت و بدون «کمونیسم نوین» نه به درک درست گذشته می‌رسیم نه به ساختن این آینده. سنتز کمونیستی از کمونیسم گذشته و تدوین «کمونیسم نوین» کار سترگی است که باب آواکیان در پروسه مبارزات وسیع در عرصه تئوری، سیاست و ایدئولوژی در سه دهه اخیر موفق به انجام آن شده است... «کمونیسم نوین» اشتباهات، نابلدی‌ها، و لغزش‌ها را که در تجربه‌های آغازین ساختمان سوسیالیسم اجتناب‌ناپذیر بودند خاطر نشان کرده و نقد می‌کند... دستاورد آواکیان تنها مشخص کردن و نقد پراکنده اشتباهات تجربه ساختمان سوسیالیسم در موج اول کمونیسم نیست. آن‌چه مهم‌تر است این است که او خطاها و کمبودهایی را که در عرصه تئوری و متدولوژی به این اشتباهات راه داده‌اند نشان داده و به نقد کشیده است... آواکیان مارکسیسم را به‌عنوان علمی همیشه در حال تحول و تکامل تلقی کرده است و با این رویکرد به نقد گرایش‌های متافیزیکی و ایده‌آلیستی در کمونیسم از جمله در مارکس، انگلس، لینن و مائو پرداخته است. در واقع او موفق به حل یک تضاد جدی که از ابتدای تکامل تئوری کمونیستی در آن موجود بود شده است. یعنی تضاد رویکرد و روش بنیاد علمی آن با جنبه‌هایی که با چنین رویکرد و متدی مغایرت داشته است... سوال من از روشنفکران و فعالین سیاسی که از وضع موجود بیزار هستند و به تسلیم به آن تن در نمی‌دهند این است: با چه افقی باید به مصاف وضع موجود رفت؟...» (امیر حسن پور، بر فراز موج نوین کمونیسم، انتشارات: حزب کمونیست ایران م.م، ۲۰۱۷، ص ۲۵-۲۹) ■

«آتش»

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com